



شهما بهره‌مند

انسان آن ویران‌نشدنی است که می‌تواند تا بی‌نهایت ویران شود.
موریس بلاتشو

اینجا، در پس نگاه‌های مات یا مبہوتِ سوژه‌های عکاس، در ویرانه‌ها و تاب‌خوردن در میان ویرانه‌ها، در چهره‌های بی‌روح طالبان و خنده‌های ماسیۀهٔ کودکان هرات و ورشو و چرنوبیل و شوچنکو، در نمایشگاه «در برابر فراموشی»،* مؤلفی ایستاده است که به ناتوانی از سخن‌گفتن شهادت می‌دهد. شاهد در مقام مؤلف، اما اگر بازماندگان همان شاهدان باشند، شهادت واجد شکافی است که معنای آن و اعتبار شاهدان را به پرسش می‌کشد. بریمو لوی، شاهد تمام‌عیاری که از آشوبتس جان سالم به در برد، معتقد است «آنان که این تجربه را از سر گذرانده‌اند هرگز نخواهند دانست؛ آنان که از سر گذرانده‌اند هرگز نخواهند گفت؛ نه واقعاً، نه کاملاً... گذشته از آن مردگان است...»* منظور لوی از «این تجربه»، همان تجربهٔ اردوگاه است که می‌توان آن را به هر فاجعه‌ای چون جنگ و خشونت و سرکوب تعمیم داد و از شاهدی سخن به میان آورد که به‌رغم نامکنی به شهادت برخاسته است. «باید تکرار کنم: ما بازماندگان، شاهدان حقیقی نیستیم. ما بازماندگان یک اقلیت کم‌شمار و نیز غیرعادی هستیم؛ ما کسانی هستیم که به ته خط نرسیدند. آنان که به ته خط رسیدند دیگر بازنگشتند تا از آن خیر آورند یا لال بازگشتند، اما آنها همان تسلیم‌شدگان هستند، همان غرق‌شدگان، شاهدان کامل...». لوی اما بازماندگان را شاهدانی به نیابت از شاهدان کامل می‌داند که حقیقت را با حدی از خردمندی بازگو می‌کنند، پس به نمایندگی از آنها سخن می‌گویند. آنها به قول آگامبن، به شهادتی کم‌شده شهادت می‌دهند. اما غرق‌شدگان نه چیزی برای گفتن دارند، نه هیچ خاطره‌ای برای بازگفتن. آنها هیچ داستانی ندارند، چهره‌ای ندارند و حتی فکری در سر ندارند. پس هرکس بار شهادت‌دادن به نام آنان را بر دوش می‌کشد می‌داند که باید به نام ناممکنی شهادت‌دادن شهادت دهد. با این اوصاف، سکوت

تأملی بر «زمان باقی مانده» به مناسبت نمایشگاه «در برابر فراموشی»

اقتدار شاهد

اقتدار شاهد بیش از آن چیزی است که به آن شهادت می‌دهد. و شهادت همواره کنش یک مؤلف است: «شهادت همواره مستلزم یک دوگانگی ذاتی است که در آن یک ناپسندگی یا ناتوانی کامل می‌شود یا معتبر می‌گردد».

عکس‌ها و چیدمان «در برابر فراموشی» در مقام متن شهادتی پدیدار می‌شود که بناً دارد کنش یک ناتوان (شاهد حقیقی) را کامل کند و قدرت اثبات را به آن چیزی ببخشد که به خودی خود آن را ندارد. درواقع کنش ناقص یا ناتوانی برکنش مؤلف مقدم است و به کنش شاهد اعتبار می‌بخشد و آن را کامل می‌کند. این همان زمان باقی‌مانده‌ای است که از پس فاجعه یا در میانهٔ فاجعه، به تصور کشیده شده است تا در برابر فراموشی شاهدان حقیقی بایستد. شاهد و سوژه قربانی، مؤلف و تسلیم‌شده، ناتوان و آفریننده، جانشدنی‌اند، وحدت-تفاوتِ آن‌هاست که شهادت را برمی‌سازد. پس، «در برابر فراموشی» به بیان درآمدن شاهدان حقیقی به روایت مؤلفی است که به این نیابت باور دارد و از این‌روست شاید که به‌عنوان سوژهٔ شهادت‌دهنده در این چیدمان محو شده و غایب است. این عکس‌ها و مهمه‌های نامفهوم ویدئوآرت‌ها، همان «سایه‌های تاریک»اند که بریمو لوی صدای آنان را در «پس‌زمینه» می‌شنید. همان سایه‌های تاریک که از شاهدان کامل، از آنان خبر می‌دهد که ما نمی‌توانیم ببینیم‌شان، همان «تسلیم‌شدگان» که دیگر زبانی برای شهادت‌دادن ندارند و البته، بازماندگان کنونی که مات و مبہوت به دوربین «شاهد-مؤلف» یا به چشم‌اندازی نامعلوم خیره شده‌اند. آگامبن، دست آخر می‌گوید باقی‌مانده‌های فاجعه -شاهدان- نه مردگان‌اند و نه بازماندگان، نه غرق‌شدگان‌اند و نه نجات‌یافتگان، بلکه همان چیزی هستند که بین آنها باقی می‌ماند. در شهادت «در برابر فراموشی» نیز، باقی‌مانده به‌منزلهٔ یک ماشین رستگاری‌بخش پدیدار می‌شود که با نقب‌زدن به ویرانه‌های اخلاقیات فاجعه (جنگ اوکراین و خشونت طالبان و سرکوب و خشونت هر قدرت دیگری در هر جای جهان)، «نوعی اخلاق نوین شهادت» را تداعی می‌کند.

❖ **پروژه «در برابر فراموشی»**، عکس‌ها و ویدئوآرت‌های **علی پاکزاد** و **افشین قدیبگی** از **افغانستان** و **طالبان** و **جنگ اوکراین**، ۱۰ تا ۱۲ **تیرماه** در **سالن استاد ممیز خانه هنرمندان**.

❖ **باقی‌مانده‌های آشوبتس: شاهد و بایگانی** **جورجو آگامبن**، **ترجمه مجتبا گل‌محمدی**، **نشر بیدکل**.



نگاهی به عکس‌های ارنا واگنر-همکه از شورای پارلمانی قانون اساسی آلمان، پس از هفتاد و چهار سال

سیاست مردانه در قاب عکس‌های یک زن



انوشیروان مسعودی

قطعی شدن جدایی دو آلمان می‌شود، هرچند تاریخ بر درستی این نگاه مهر تأیید زد و آلمان برای ۴۰ سال به دو کشور تقسیم شد اما نمایندگان به نگاشتنی قوانین ادامه دادند.

در عکس‌های ارنا واگنر-همکه اما برخلاف جلسات پرتتش، مردان با چهره‌های سنگی، آرام و باطمینن به جلو خیره شده‌اند، گاهی با گرهای در آبرو، گاهی با لبخند کم‌رنگی در گوشه لب. انکار حضور یک عکاس زن آنان را معجز کرده باشد، گویی نمایندگان با دیدن دوربین بیش از بحث‌ها به ژست‌های خود اندیشیده‌اند. به هر روی ارنا واگنر-همکه در تصویرکردن تنش‌های شدیداً مردانه این فضا ناکام بوده است. حتی پرتزه‌های او از نمایندگان فاقد هرگونه ویژگی است، در پرتزه‌ها مردان مستی را می‌بینیم که خیره به دوربین نشسته‌اند و گویی منتظرند تا صدای کلیک را بشنوند تا دوباره مشغول بحث‌های پیچیده‌شان درباره فدرالیسم شوند. فدرالیسم یکی از مهم‌ترین بحث‌های شورای قانون اساسی آلمان بود، نتنها پنج استان بزرگ شرق جدا شده بودند بلکه ایالت ثروتمند باواریا نیز خواستار خودمختاری بود. این ایالت نتهاها گستردگی بسیار زیادی دارد، بلکه با سه کشور اتریش، جمهوری چک و لیختنشتاین هم‌مرز است و از طریق دریاچه به سوئیس نیز وصل می‌شود، باواریا تفاوت‌های فرهنگی و مذهبی زیادی به‌عنوان ایالتی کاتولیک و محافظه‌کار با ایالات پروتستان آلمان دارد. با وجود آنکه نظام حکمرانی این کشور فدرالیستی اعلام شد و امکانات تأثیرگذار و زیادی به ایالات داده شد، نمایندگان ایالت باواریا در رای‌گیری به قانون اساسی ابتدایی رای مثبت ندادند. در نهایت اما به علت رای مثبت دوسوم ایالات، ایالت باواریا هم مجبور به پذیرش قانون اساسی جدید آلمان شد.

تمامی این بحث‌ها به شکلی بسیار بطنی و صامت در عکس‌های سیاه و سفید واگنر ثبت شده‌اند. این عکس‌ها زیبایی‌شناسی کلاسیکی دارند، ساختمان مجلس و سایه‌های نمایندگان گیرا هستند اما گویی نمایندگان شورای قانون اساسی در یک جلسه کسانلت‌بار دور هم نشسته‌اند. حتی عکس‌های رای‌گیری نیز فاقد یک دینامیسم متحرک است؛ برای مثال در جلسه یازدهم پایتخت آلمان به رای گذاشته می‌شد، موضوعی جذاب و بسیار پیچیده، چراکه برلین به عنوان پایتخت سنتی آلمان، دو تکه شده بود و نمایندگان شوروی قانون اساسی (به غیر از نمایندگان حزب کمونیست) مایل بودند تا پایتخت را به غرب آلمان منتقل کنند، برای آنها فرانکفورت و بن دو نامزد نهایی پایتخت جدید بودند. ابتدا دو نطق غرا از نمایندگان حزب کمونیست در سالن شنیده شد که خواستار تعطیلی رای‌گیری و اعلام برلین به عنوان پایتخت بودند، نطق هاینز رنر به‌قدری پرخاشگرانه بود که هرمان شُفر از حزب لیبرال‌دموکرات ابتدا مجبور به موضع‌گیری در برابر او و سپس خواستار اخراج دو نماینده کمونیست از جلسه شد. چراکه رنر، نمایندگان و سخانشناس را به پروپاگاندای یوزف گوبلز تشبیه کرده بود. در این‌همه در دو عکسی که از این صحنه‌ها باقی مانده، جز دستان مشت‌کرده هاینز رنر، هیچ نشانه‌ای از این تنش هولناک نمایان نیست. پس چه چیزی باعث اهمیت عکس‌های ارنا واگنر-همکه تا به امروز شده است؟

در واقع آنچه عکاسی او را واجد اهمیت تاریخی می‌کند، نه عکس‌های رسمی که عکس‌های غیررسمی او هستند. او صحنه‌هایی را ثبت کرده است که احتمالاً چشمان هیچ عکاس خبری یا حتی هنری را به خود جذب نمی‌کرده‌اند. عکس‌هایی از سیاست‌مدارانی که در وقت استراحت سیکار می‌کشند و ورق‌بازی می‌کنند، صحنه ورود هرمان واندراسلب، نماینده حزب دموکرات مسیحی با یک برانکارد و پای شکسته به ساختمان شورا، گفت‌وگوهای غیررسمی کنراد آدانور با نمایندگان نظامی نیروهای غربی که بعدها پلّه‌های رسیدن او به صدراعظمی آلمان شدند، زنان پمپچی که نامه‌ها را می‌آورند، خبرنگاران با تلفن‌هایشان در اتاق خبر، خدمتکاری

با یک سینی پر از غذا، زنان منشی که در اتاق‌های درسته، ساعت‌های دراز به ماشین‌نویسی سخنرانی‌ها مشغول‌اند، تلفنچی‌ها، کارگران ساختمانی در حال ساختن ساختمان جدید مجلس، نمایندگان پس از رای‌گیری در حال نوشیدن و مهم‌تر از همه زنان. ارنا واگنر با کمال میل از زنان عکاسی می‌کرده است، زنانی که تا این لحظه از تاریخ آلمان اکثراً نادیده گرفته شده بودند. زنانی که در سیاست و اجتماع حضوری حاشیه‌ای داشتند و امکان تأثیرگذاری در سرنوشت خویش را نداشتند. در دوران هیتلری این شعار همه‌جا شنیده می‌شد: زنان باید فرزند بزرایند، به کلیسا بروند و آشپزی کنند. در پایان جنگ دوم جهانی، هنگامی که اکثر مردان یا در جبهه‌های جنگ کشته شده یا مفقودالاثر و اسیر بودند، این زنان باید ویرانه‌های باقی‌مانده را آباد می‌کردند. در بسیاری از این عکس‌های «غیررسمی» ما تصاویر زنان خسته‌ای را می‌بینیم که برای سیاست‌مداران کار می‌کنند. منشی‌ها، دستیاران، خدمتکاران و تلفنچی‌ها، اکثراً زنانی هستند که هرگز هیچ عکس از آنان در آن دوران ثبت نمی‌شده است و ارنا واگنر-همکه قاب دوربینش را به آنها اختصاص داده است.

نکته جالب اینجاست که در ابتدا، نمایندگان شورای پارلمانی قانون اساسی آلمان را «پدران قانون اساسی» می‌نامیدند، اما چنان‌ر، به نام‌های لیزابت زلبرت و فردریکه نادیک از حزب سوسیال‌دموکراتیک، هلنه وبر از حزب دموکرات مسیحی و هلنه ووسل از حزب مرکزی، در کنار این مردان قرار گرفتند تا به‌عنوان زنانی سیاست‌مدار از سه حزب متفاوت قوانین را از نو بنویسند. آنها به دنبال قوانینی بودند که حقوق زنان را برای آینده آلمان تأمین کنند. این چهار زن در تمامی این ۱۰ ماه کوشیدند تا یک قانون مهم یک خطی را به قوانین جدید آلمان بیفزایند: «زنان و مردان در تمامی حقوق با یکدیگر برابر هستند». لیزابت زلبرت در روز نوزدهم ژانویه سال ۱۹۴۹، با صدایی خسته اما امبدوار در یک گفت‌وگوی رادیویی اعلام کرد: «دیروز بالاخره برابری زن و مرد به‌عنوان یک قانون بنیادین در قانون اساسی آلمان قرار گرفت، این یک روز تاریخی برای ما بود. لطفاً نخندید، من به‌عنوان یک حقوق‌دان، یک سوسیالیست، یک مادر و یک زن پس از دهه‌ها تلاش برای برابری زنان و مردان، امروز به هدف خود رسیدم».

ارنا واگنر-همکه عکس‌های زیادی از این چهار زن گرفته است، از عکس‌هایی که آنان به‌عنوان نماینده حزب خود کنار هم جزئی‌های مردشان، مصمم نشسته‌اند تا عکس‌های بسیاری که این چهار زن را کنار همدیگر نشان می‌دهد در حالتی صمیمی‌تر و در حال گفت‌وگو درباره قوانین مرتبط با حقوق و برابری زنان. این چهار زن بسیار کوشیدند تا دستمزد برابر، حق حضانت فرزند برای مادر، حق کارکردن زنان بدون اجازه همسر و… را وارد قوانین اساسی آلمان کنند، در برخی جاها مانند حق حضانت فرزند موفق بودند و در برخی نقاط مثل دستمزد برابر ناموفق، با این همه آنها توانستند به‌عنوان «مادران قانون اساسی» خود را به این جهان مردانه تحمیل کنند. ۱۹ قانون نخستین قانون اساسی آلمان به‌عنوان «حقوق بنیادین» شناخته می‌شوند، قوانینی مثل برابری تمامی انسان‌ها در برابر قانون، آزادی مذهب برای تمامی شهروندان، حق تجمع و اعتراض، آزادی بیان و… قانون شماره سوم، حق برابری زنان و مردان است. در روز بیست‌وسوم ماه می ۱۹۴۹، این قوانین تصویب و به امضای اکثر نمایندگان رسید، نمایندگانی که حالا آماده واردشدن به دنیای سیاست جدید می‌شدند، ارنا واگنر-همکه اما به‌جای اینکه فقط از این مردان کت‌وشلوارپوش عکاسی کند، دوربینش را به بیرون از ساختمان شورا چرخانده است، جایی که شهروندان کنجکاو آلمانی، چشمانشان را به درون ساختمان شورا دوخته‌اند، گویی می‌خواهند این بار هیشارانه تصمیم‌های سیاست‌مدارانشان را زیر نظر داشته باشند تا دیگر فجاجیع دوره فاشیسم هیتلری تکرار نشود.